

کارل یاسپرس

فلسفه اگرستانس

لیلا روستایی

ویراسته دکتر بهزاد سالکی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه : یاسپرس، کارل، ۱۸۸۳-۱۹۶۹م.
 عنوان و نام پدیدآور : فلسفهٔ اگزیستانس / کارل یاسپرس؛ ترجمه لیلا روستایی؛ بهزاد سالکی.
 مشخصات نشر : تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۲.
 مشخصات ظاهری : ۱۴۴ص.
 فروست : حکمت و فلسفه ۶.
 شابک : ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۳-۳۳-۴
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا.
 یادداشت : عنوان اصلی:
 یادداشت : کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان "Philosophy of existence" به
 فارسی برگردانده شده است.
 موضوع : اگزیستانسیالیسم
 شماره افزوده : روستایی، لیلا، ۱۳۵۶-، مترجم.
 شماره افزوده : سالکی، بهزاد، ۱۳۲۵-، ویراستار.
 بندهای مرتبط : ۱۳۸۹ الف ۷/۱ / B۳۲۷۹
 ردیف ثبت کتاب : ۱۴۲/۷
 شماره کتاب‌شناسی ملی : ۳۰۸۱۷



■ فلسفهٔ اگزیستانس

کارل یاسپرس ترجمهٔ لیلا روستایی

ویراسته: بهزاد سالکی

حروف چینی و آماده‌سازی: واحد تولید کتاب پارسه

طراحی و گرافیک: پارسه

نوبت و شمارگان: چاپ اول، ۱۳۹۲ ۱۱۰۰ نسخه، ۷۵ تیراژ

هر گونه بهره‌برداری از این کتاب بدون اجازهٔ ناشر ممنوع است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

● تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴، طبقه

دوم، تلفن: ۰۵-۶۶۴۷۷۴۰

● www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

یادداشت مترجم

برای این لازم می‌آید که از استاد ارجمندم جناب آقای دکتر محمدرضا ریخته‌گران که امر در امر ترجمه بسیار یاری فرمودند، تشکر و قدردانی نمایم. از آقای دکتر سید ابینا که جناب را در اختیارم گذاشتند و از جناب آقای دکتر افشین بایارسانی و دکتر علی عربی زاده که یاریگر من در امر ترجمه بودند، کمال تشکر را دارم. از جناب آقای دکتر بهزاد سالکی که با سعه صدر و بزرگواری، متن ترجمه را مطالعه نمودند و بنده را از خطاهای آن مطلع نمودند، نهایت سپاس را دارم. از همکاران عزیزم خانم‌ها زهرا داورپناه، نجمه سنایی، نسرین اسدیان، فرناز اسلامی و نعمت عطاش که با حوصله تمام مرا در مراحل ترجمه یاری کردند، تشکر می‌کنم. مترجمین سر، هم‌چنین سپاسگزار دقت نظر و تذکرات خوانندگان بزرگواری در مورد کتب چاپی احتمالی خواهد بود.

— لیلا روستایی، شهباز، اردیبهشت ۱۳۸۵ —

درباره نویسنده*

یاسپرس کارل (متوفی ۱۹۶۹)، فیلسوف آلمانی-سوئیسی. در ۲۳ فوریه ۱۸۸۳ در اولدنبورگ متولد شد. در دانشگاه هایدلبرگ، دانشگاه مونیخ و دانشگاه برلین به تحصیل پرداخت، و در ۱۹۰۹ موفق به اخذ درجه دکتري از دانشگاه گوتینگن در رشته پزشکی شد. در ۱۹۱۰ با گرتروید مایر ازدواج کرد. در سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۲۱ او در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۳۷ استاد فلسفه بود (که توسط نازی‌ها از کار برکنار شد). در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۸ در دانشگاه هایدلبرگ به تدریس اشتغال داشت. پس از ۱۹۴۸ استاد فلسفه در دانشگاه بازل بود. دریافت جوایز: جایزه گوته، ۱۹۱۷؛ جایزه کتافروشان آلمانی، ۱۹۵۸؛ جایزه اراسموس، ۱۹۵۹؛ جایزه اولدنبورگ، ۱۹۶۳؛ دکترای افتخاری: دانشگاه لوزان، ۱۹۴۷؛ دانشگاه هایدلبرگ، ۱۹۶۳؛ دانشگاه ژنو، ۱۹۵۹؛ سوربون، ۱۹۵۹؛ شهروند افتخاری، شهر اولدنبورگ، ۱۹۶۳. در ۲۶ فوریه ۱۹۶۹ چشم از جهان فرو بست.

تعیین جایگاه یاسپرس در فلسفه دشوار است. در عصر حرفه‌ای شدن فلسفه در همه شاخه‌های آن، او پس از دوره‌ای اشتغال به تحقیق علمی به فلسفه بازگشت.

* برگرفته از

Thinkers of the Twentieth Century, Edited by Ronald Turner, St. James Press, Chicago, 1987.

آورد. درحالی‌که فیلسوفان قرن بیستم تمایل دارند بر طبق جهت‌گیری روش شناختی خود را گروه‌بندی کنند، یاسپرس بنا بر نیاز خود عامدانه از یک روش اندیشه به روش دیگر تغییر موضع داد. او نه به دنبال پیرو بود و نه پیروئی داشت. او خواستار این بود که افراد مستقل فکر کنند. تفکر فلسفی برای او به همان اندازه، و حتی بیشتر، در دغدغه‌های زندگی روزمره معنی پیدا می‌کرد که مطالعه دانشمند یا اتاق سمینار. از این رو سرانجام تصمیم گرفت توجه خود را همان اندازه به انسان ساده، مرد عمل، وجدان افراد اهل عمل و حرکت عطف کند که به استادان آن‌ها در دانشگاه. با وجود این، زبان او عامه‌پسند نیست. شنیدنی، شور و حرارت درخشان آن، به تحصیلات نسبتاً زیاد و شکیبایی برای توجیه دادن سخنان کسی نیاز دارد که تنهایی انسان و محدودیت حاصل از گستره حقیقت را اصل اندیشه خود می‌سازد. اسم رمز «آزادی» است، آزادی انسان در امکان نحوه استیلائی او در تعیین سرنوشت خود است. این آزادی آسان نیست، بلکه پرورشی و معطوفه است. با این همه یاسپرس انسان و آزادی او را مطلق نمی‌کند. از این رو، درحالی‌که او جرّخ «اگزیستانس» را در فلسفه انسان ابداع کرد، اما فیلسوف «اگزیستانسیالیست» نبود. جای یاسپرس در دامنه‌های بی‌کران وجود است که با شمع نور بی‌نهایت خرد و تحقق فعال ارتباطی انسان روشن می‌شود.

یاسپرس تصور می‌کرد که علم جدید از طریق حقیقت، که به واسطه رویه‌های تحقیقی که در آن یک محقق، در اصل، قلب یک‌گویی با هر محقق دیگر است، به یک اندازه برای همه اعتبار دارد پیشی جست‌وجو با وجود این، حقایقی که انسان براساس آن‌ها زندگی می‌کند به اثبات تبدیل و توان عمل او نیاز دارد. وظیفه فلسفه، ابضاح چنین حقیقتی در تمایز آن از علم است. تمایزی که یاسپرس بین «اگزیستانس» و «وجود» (دازاین) می‌گذارد. روی این توضیح، اساسی است. وجود موجود انسان است که یکی در میان موجودات دیگر در جهان و وجودی در نظر گرفته می‌شود که بالقوه موضوع تحقیق علمی است. وجود انسانی که به عنوان اگزیستانس تلقی می‌شود به طور بنیادی در تعیین آنچه باید باشد مشارکت می‌جوید. از این رو هر انسان واقعی وجودی یگانه و منحصر به فرد است؛ از لحاظ فلسفی ما نمی‌توانیم توصیفی از

اگزستانس «ممکن» ارائه کنیم بلکه صرفاً می‌توانیم بر آن «روشنایی» بیفکنیم. بنابراین یاسپرس انسان را موجودی تصور می‌کند که آزادی خود را در مورد چالش‌های شرایط، و در درون محدودیت‌های «شرایط مرزی» محتوم (اتفاق، گناه، شکست، مرگ) اعمال کند. هر چند تصمیم‌ها در یک لحظه اتخاذ می‌شوند، انسان مسئولیت آن‌ها را فراتر از آن لحظه به عهده دارد («نحوه وجود تاریخی»): به علاوه انسان در کارها و اعمال خود حقیقتی را که به خاطر آن زندگی می‌کند نشان می‌دهد («آگاهی مطلق» از عشق و مرگ). با وجود این، انسان انبساطی است، بلکه ذاتاً با دیگران و تیمارخوار دیگران است («ارتباط»). هرچنین، هر چند انسان در وجود اصیل خود اگزستانس تلقی می‌شود، به انضمام بودن خود به مثابه ابزار فعلیت بخشیدن به خود نیاز دارد.

تا جایی که انسان در معرض‌کننده است، حقیقتی که ایمان شخصی عاملی از آن است نمی‌تواند بر مبنای نوع تأیید همگانی باشد که علم قادر است برای حقایق خود مدعی آن باشد. انسان‌ها ممکن است به واسطه سنت مشترک با تعهد به هدف واحد، وابسته به یکدیگر باشند. اما سنت‌ها متفاوتند، و پیروان یک سنت خاص درباره معنا و مطلقیت آن اختلاف نظر دارند. در این تفاوت و ناهمخوانی حقایق بنیادی، من به تأیید حقیقت خودم و نیز به موافقت دیگری با آن نیاز ندارم، اما باید با دیگری به مثابه کسی که حقیقت او حقیقت من نیست زندگی کنم. تصور یاسپرس از عقل، به این وابسته است که می‌دهد. گمان می‌رود عقل متوجه دست یافتن به وحدت است. اما به سبب سلسله زمانمند وحدت دست‌نیافتنی است، بلکه غایتی است که تحقق آن وظیفه اصلی غایی است که در نگرانی‌ها، مواجهه‌ها و تعارض‌های اینجا و اکنون خود درگیر است. ارتباط، برای یاسپرس رقابتی برای نیل به حقیقت تعهدات غایی انسان در مواجهه با تعهدات اشخاص دیگر است. تحقق حقیقت به مثابه ارتباط، یک مسئله است که به میزانی که این مبارزه مهرآمیز و نه ویرانگر است حقیقت است.

یاسپرس در پریچوتولوژی‌اش (نظریه وجود احاطی) به بررسی این مسئله می‌پردازد که چگونه انسان‌هایی با حقیقت — باورهای اساسی متفاوت می‌توانند در تلاش معطوف به ارتباط خود با یکدیگر روبرو شوند. او اظهار داشت که تحقق حقیقت انسانی در درون اتفاق می‌افتد و افق باز وجود و حالاتش آن را

«دربر می‌گیرند». در این نظریه بنیادی وجود، او می‌کوشد فضاهایی را شناسایی کند که در آن‌ها وجود و حقیقت آن در تنوعی پر بار برای انسان زمانمند آشکار می‌شود، و او این کار را با اشاره به تحقق کمال دست‌یافته نوع انسان تاکنون — خواه در فلسفه، دین، هنر، ادبیات، علم، اسطوره، و خواه در قلمرو عمل و غیر آن‌ها — انجام می‌دهد. وجود فراگیر ابتدائاً به حالات زیر تقسیم می‌شود که به نوبه خود «فراگیرند». حالات آنچه انسان «هست یا می‌تواند باشد» عبارتند از: (الف) و (ب) وجود و اگزیستانس که در بالا ذکر شد؛ (ج) آگاهی به طور کلی، اندیشه‌ای که بیان اصلی آن منطق، و تحقق عمده آن علم است؛ (د) روح که — هم به طور کلی و هم به فلسفه هگل — فعالیت وحدت بخشی است که اندیشه‌ها به آن جان می‌بخشند. «حالات فراگیر» که خود وجود است» عبارتند از (هـ) جهان و (و) ساختار معنایی که اساس آزادی است تا آن‌جا که انسان مستقل از جهان است، و چون وجود است می‌تواند منشاء وجود خود باشد. و سرانجام، (ز) عقل که «پیوند همه حالات در یک دامن ماست».

بر این اساس یاسپرس نظریه‌ای تازه و پیچیده عرضه می‌کند و به تحدید شیوه‌هایی می‌پردازد که حقیقت، خرد را به انسان زمانمند آشکار می‌سازد. دروغ ابزار حقیقت است، همان‌طور که نمادها یا در مصالحه و سازش سیاسی می‌یابیم. حقیقت در کلیتش فراتر از فهم انسانی است و در حیات و تاریخ انسان به صورت قدرت‌ها و استثنایا یکباره وارد می‌شود. برای انسان این تصمیمی اساسی است که آیا افق را برای عمل شاق عقل باز نگذارد، به خدمت قدرتی فراگیر («شمول») درآید. برای انسان آنچه در تمامیت حقیقت است موضوع خطرپذیری آزاد ایمان شخص و وظیفه دائمی حقوق بشر است. حقایق غایی، آن‌گونه که انسان در نظر می‌آورد، «رمزها»ی هستی استعلایی هستند که «خواندن» آن به وسیله انسان امری شخصی است نه عینی. یاسپرس نوید بزرگ این عصر را در اشتیاق برای آزادی و مخاطرات آن را در امکان بالقوه برای تسلط قدرت تمامیت‌خواه و تهدید نابودی هسته‌ای می‌بیند. از نظر یاسپرس آرمان آزادی به رهایی درونی فرد بستگی دارد. این انگیزه‌ها او را به آن‌جا می‌کشاند که مبارزه فلسفی را در مورد مسائل سیاسی بنیادین، وجهه همت خود قرار دهد: این که آیا این به گذشته آلمان نازی مربوط

می‌شد، یا تعهد شکننده آلمان به دموکراسی، یا فرصت‌های صلح در مواجهه با قدرت‌های بزرگ زیر تهدید جنگ هسته‌ای — این هدف از نظر یاسپرس صلح بود، نه صلحی به هر قیمت، بلکه صلح در آزادی براساس یکپارچگی کامل و سازش‌ناپذیر. این امر او را واداشت تا به بررسی دوباره معنای تاریخ بپردازد و نوع انسان را، در ارتباط با مسائلی که امروزه با آن رودرروست، به استفاده تمام کمال از نیروی عقل — که طی «دوره محوری» (هزاره نخست ق.م) به آن دست یافت — فراخواند. یاسپرس با پذیرش وحی به مثابه یک منبع حقیقت متفاوت از علم و ادیان غربی را در مورد مطلق‌گرایی‌های جزم‌اندیشانه و دعاهای انحصاری آن‌ها به چالش می‌طلبید. او به همین قیاس لبه حمله خود را متوجه خطری برای آزادی، که شامل شیطان‌پرستی، خداانگاری انسان و نیست‌انگاری است می‌کرد.